

نظریه متعالی بودن زبان قرآن

محمد ابراهیم ایزدخواه

عضو هیأت علمی دانشگاه قم



چکیده

فهم کتاب الهی می‌طلبد که زبان آن را بشناسیم. در باره زبان قرآن اختلاف نظر وجود دارد: زبان قرآن را برخی علمی و ادبی و برخی رمزی و برخی دیگر عرفی دانسته‌اند؛ اما هیچ یک از آنها درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا قرآن برای همه انسانها و همه زبانها آمده است؛ حال آنکه زبان علم و ادب و رمز به گروه خاصی تعلق دارد. زبان عرف نیز از مسامحه و مبالغه خالی نیست. به علاوه در قرآن واژه‌هایی در معنایی و رای فهم عرف به کار رفته است. بنابراین زبان قرآن، زبانی فراتر از همه این زبان‌هاست. قرآن از همه این زبان‌ها بهره گرفته است. ظاهر قرآن عرفی است؛ ولی موضوعاتی به این قرار آن را از عرف متمایز می‌سازد: ۱. ظاهر و باطن ۲. تأویل و تخریل ۳. محکم و متشابه ۴. جری و انطباق ۵. نظام مندی ۶. خبر از مغیبات ۷. به کارگیری بعضی از واژه‌ها در معنای خاص.

کلید واژه‌ها: زبان قرآن، متعالی بودن زبان قرآن، عرفی بودن زبان

قرآن، علمی بودن زبان قرآن، رمزی بودن زبان قرآن.

مطالبی در قرآن وجود دارد که پرسشها و ابهامهای فراوانی را برانگیخته است؛ از قبیل: حروف مقطعه؛ آنچه به ظاهر با علوم روز سازگار نیست؛ مانند: آسمانهای هفتگانه، آفریده شدن آدم از خاک، تولد حضرت عیسی بدون پدر؛ اموری که با علم قابل اثبات نیست؛ مانند: وحی، ملک، جن، معراج پیامبر، داستان تخت بلقیس و تأثیر جادو [فلق/۳]، تأثیر چشم زخم، خلقت زمین و آسمان در شش روز؛ احکامی که با قوانین امروز بشر قابل توجیه نیست؛ مانند: سلطه مردان بر زنان [نساء/۲۴]، دو برابر بودن ارث مردان نسبت به زنان؛ برتری مردان بر زنان [نجم/۲۲]، تأیید برده‌داری [نحل/۷۵؛ نساء/۱۱]؛ آنچه معنای ظاهری آن با عقل سازگار نیست؛ مانند: آمدن پروردگار و فرشتگان صف به صف [فجر/۲۲]، نشستن خدا بر تخت [طه/۵]؛ دست داشتن خدا [فتح/۱۰]، نگاه کردن انسان‌ها به خدا [قیامت/۲۲ و ۲۳]؛ مواردی که وجود نوعی نقص را در قرآن به پندار می‌افکنند، مثل: ناپیوسته بودن ظاهری آیات قرآن در بعضی سوره، آیاتی که اموری را مناسب پیامبر اسلام و قوم آن حضرت بیان کرده است؛ مانند: آیاتی که مسائل خصوصی و خانوادگی پیامبر را مطرح می‌کند که اینها با جهانی بودن قرآن نمی‌سازد؛ طرح مسائلی مربوط به اعراب آن زمان؛ مانند: تصویر نعمتهای بهشت، شراب، حوریه و... که با روحیه اعراب آن روز موافق بوده است و مواردی مانند سر ترسناک داشتن شیاطین که با اوهام آنان موافقت دارد.

اختلاف برداشت و اختلاف مشرب مفسران هم مزید بر علت شده و تفسیرهای آنان نیز این مشکلات را به طور متفحح حل نکرده است؛ گروهی خواسته‌اند، هر نوع اختراع یا اکتشافی را از قرآن در بیاورند؛ مانند: تفسیر جواهر طنطاوی و گروهی مطالب ذوقی و فلسفی و عرفانی را به قرآن نسبت داده‌اند؛ مانند فخر رازی، زمخشری و بیضاوی [۱].

برخی گفته‌اند: قرآن با فرهنگ و باورهای خود آن مردم با آنان سخن گفته است؛ اما این توجیه درست نیست؛ زیرا قرآنی که برای تصحیح عقاید، فرهنگ و رسوم

آمده است، نباید خودش عقاید و باورهای آنها را تأیید نموده و تقویت کند. اگر قرآن نظام برده داری را پذیرا بود، نمی‌گفت: «فلا اقتحم العقبة و ما ادريک ما للعقبة فک رقیة» [بلد/۱۴-۱۲]؛ باز هم به عقبه تکلیف تن در نداد و چگونه توان دانست که عقبه چیست؟ آن بنده آزاد کردن است» و به حمایت از دختران فرمود: «واذ الموءدة سئلت باى ذنب قتلت» [تکوبر/۱۰۷-۹]؛ اما آیه شریفه «الکم الذکر وله الانثى» [نجم/۲۱] معنایش این است که شما که دارای چنین فکر غلطی هستید، پس چرا خدا را کوچک می‌شمارید و آنچه را به غلط بی‌ارزش می‌شمارید، به خدا نسبت داده و آنچه را بهتر می‌دانید، به خود نسبت می‌دهید.

در هر حال، راه صحیح این است که اول ببینیم زبان قرآن چیست و سپس برآن اساس راه حلی بیندیشیم؛ زیرا هدف از طرح این بحث چند چیز است. از جمله: حل فهم اوصاف خدا یا هر مجرد دیگر؛ حل تهافت‌هایی که درباره قرآن مطرح شده است؛ توجیه و حل تعارض دین و علم.

۲. مقصود از «زبان قرآن»

زبان به چند معنا به کار می‌رود:

۱. روش تفهیم و تفاهم مقصود یکدیگر؛
 ۲. اسلوب محاوره به گونه‌ای که افق فهم مخاطب رعایت شود؛
چونکه با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی نباید گشاد.
 ۳. سخن مناسب با فاهمه و فضای فرهنگی و علمی جامعه و محیط.
- زبان به معنای اخیر به اقسامی چند که در پی می‌آید، تقسیم می‌شود: عرفی، ادبی، علمی، فلسفی، عرفانی، نمادین، رمز و سمبلیک و...
- آنچه در این نوشتار مورد بحث است، زبان به همین معنای چهارم است؛ یعنی: می‌خواهیم بدانیم خداوند با چه زبانی و در چه قالب و فضایی با مردم سخن گفته است تا مشکلات مطرح شده را بر پایه آن حل کنیم.

روش تفهیم و تفاهم قرآن از صدر اسلام مورد بحث بوده است و لکن سبک منسجمی نداشته است. تعابیر قرآنی از قبیل «عربی مبین» یا «لسان قومه» نیز ناظر به این موضوع بوده است؛ ولی این بحث به صورتی که در این چند ساله اخیر مطرح شده است، ریشه در بحث زبان دین دارد که از چند قرن قبل در غرب مطرح شده است.

بحث زبان دین در غرب پیشینه‌ای نسبتاً طولانی دارد. «فیلون» یکی از برجسته‌ترین چهره‌های فلسفه اسکندرانی یهودی و «سنت اوگوستینی» تئوریسین و متکلم برجسته قرون وسطایی مسیحیت، با استفاده از برخی تئوریهای زبان‌شناختی، یعنی نظریه رمز و تمثیل، به حل تعارضات متون یهودی و مسیحی با مبانی فلسفی ارسطویی پرداخته‌اند.

در باره زبان دین، چند تئوری از سوی فلاسفه غربی ارائه شده است که اینک به معرفی آنها پرداخته می‌شود:

الف. تئوری اثبات گرایان یا پوزیتیویسم: اثبات‌گرایان معیار معنادار بودن گزاره‌ها را، تحقیق‌پذیری حسی می‌دانند؛ از این رو تمامی گزاره‌های متافیزیکی و دینی را بی‌معنا و غیر قابل صدق و کذب می‌دانند [۲].

ب. تئوری انشائی بودن گزاره‌های دینی: صاحبان این نظریه می‌گویند: گزاره‌های دینی انشایی هستند و ناظر به خارج نیستند و از واقع خبر نمی‌دهند.

وینيام الستون (۱۹۲۱) در این مورد می‌گوید: در باب تفاوت کاربرد محمولات در مورد خداوند و انسان، باید گفت: این تعابیر نمی‌تواند در هر دو مورد دقیقاً یک معنا داشته باشد؛ زیرا در کلام مسیحیت، خداوند به عنوان موجودی تصوّر می‌شود که دارای وجود زمانی نیست. پس روشن است که عمل کردن خداوند به اعمالی همچون سخن گفتن، ایجاد کردن و یا بخشیدن متفاوت از عمل افراد انسانی است [۳]. این نظریه در پی تحول علمی غرب مطرح شده است. در پی این تحول بسیاری از

قضایای مسلم در کتاب مقدس از قبیل داستان خلقت انسان در اثر تعارض با دستاوردهای علمی دستخوش ناباوری گردید. متکلمان مسیحی در برخورد با این تعارضها راهی جز این ندیدند که آیات وارد در کتاب مقدس را ناظر به واقع ندانند و خبری بشمارند و برای آنها، یک رشته معانی انشایی، تخیلی و تمثیلی بیندیشند.

ایان باربور در این زمینه می‌نویسد: از نظر نص‌گرایان یعنی کسانی که به ظاهر آیات کتاب مقدس تمسک می‌کردند، هیچ نوع سازشی با تکامل وجود نداشت... ایشان روایت کتاب مقدس را «شاعرانه» و به معنای اذعان به اتکای جهان به خداوند می‌گرفتند. نواندیشان از این فراتر رفته و کتاب مقدس را سراسر یک سند برساخته دست بشری می‌دانستند [۴].

۴. چند نظریه در باره زبان قرآن

طی مقاله حاضر پنج نظریه در باره زبان قرآن بررسی گردیده و یکی از آنها مورد تأیید قرار گرفته است، که اینک به شرح آن می‌پردازیم.

۱.۴. نقد تنوری «زبان علمی»

شاید به نظر برسد که «زبان قرآن» زبان علم است؛ به این جهت که در موارد فراوانی در لابلا آیات مسائل علمی مطرح شده است؛ مانند: «و هی تمرّ مرّ السحاب».

ولی این نظریه نمی‌تواند به دلالتی که در پی می‌آید، مورد قبول باشد؛

اولاً در هر علمی مطالب آن علم در قالب الفاظ خاصی بیان می‌شود که متخصصین آن می‌فهمند؛ حال آنکه قرآن که کتاب هدایت همه مردم است، باید قابل فهم برای همه باشد. در قرآن آمده است: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس» [بقره/۱۸۵] یا فرموده: «هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین» [آل عمران/۱۳۸].

ثانیاً، معمولاً زبان علوم زبانی خشک و استدلالی است؛ اما قرآن گرچه در مواردی استدلال کرده است، ولی در بیشتر موارد با زبان وجدان، دل و فطرت مردم

سخن گفته است؛ مثلاً می فرماید: «افی الله شك فاطر السموات والارض» [ابراهیم: ۱۰]؛ نه فقط زبان خشک علمی که گاهی از جدل و مغالطه نیز خالی نمی باشد.

ثالثاً، در زبان علم، تئوریهای علمی همیشه به صورت احتمالی بیان می شود و گاهی نیز به ابطال می رسد؛ ولی در قرآن مطالب به صورت یقینی القامی گردد و هرگز بطلان در آن راه ندارد.

رابعاً، هدف علم توصیف واقعیت است؛ اما هدف قرآن برانگیختن و تعهد آفرینی است.

۲.۴. نقد تئوری «زبان ادبی»

شاید تصور شود زبان قرآن، ادبی است؛ به این دلیل که دقیقترین فنون ادبی، مانند کنایه، تشبیه، استعاره و تمثیل و مجاز در آن به کار رفته و در اوج فصاحت و بلاغت است؛ مانند: «یا ارض ابلعی ماءک» [هود/۴۴] یا «او کصیب من السماء فیہ ظلمات و رعد و برق...» [بقره/۱۹] یا در تمثیل حق و باطل، آنجا که باطل را به حبابهای روی آب و حق را به خود آب تشبیه می کند [رعد/۱۷].

این تصور نیز درست نیست؛ زیرا گرچه قرآن از فنون ادبی در راستای اهداف بلند هدایتی خویش بهره جسته است تا جایی که اعراب جاهلی نسبت «شعر» به آن دادند؛ ولی در همه جای قرآن و از همه فنون ادبی استفاده نشده است؛ به علاوه از پرداختن به تخیلات و مبالغه های بی اساس پرهیز گردیده است؛ چون قرآن کتاب تربیت است و تربیت با آموزه های جعلی و غیر واقعی نتیجه بخش نخواهد بود؛ به همین جهت قرآن شعر و شاعران را نکوهش نموده است: مانند: «والشعراء یبغهم الغاؤون» [شعراء/۲۲۴]؛ «وما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین» [یس/۶۹].
آیه اخیر اشاره به این دارد که قرآن «ذکر» است و از تخیلات شاعرانه به دور.

۳.۴. تئوری «زبان رمزی و سمبلیک» و نقد آن

زبان رمزی و سمبلیک آن است که در آن الفاظ در معنای وضعی و استعمالی خود

استعمال نشده‌اند. عده‌ای مانند باطنیه و متصوفه زبان قرآن را، زبان رمز دانسته‌اند. دکتر شاکر می‌گوید: «از نظر باطنیه، قرآن و بلکه تمام شریعت، رموز و امثالی هستند که مراد و مقصود اصلی، حقایقی است که در وری آنهاست».

او از المؤید فی الدین شیرازی نقل می‌کند: «خداوند، امثال و ممشولات را خلق کرد. جسم انسان مَثَل و نفس او ممشول است. دنیا نیز مَثَل و آخرت ممشول است» [۵]. و از ناصر خسرو می‌آورد: «شریعت ناطق، همه رمز و مَثَل است؛ پس هر که هر مثال را معانی، و اشارت را رموز نداند، بی فرمان شود» [۶]. مراد از این همه فرمان [احکام حلال و حرام] مَثَل‌ها بود، بر حکمت‌ها که اندر زیر آن پوشیده است تا مردم از امثال بر ممشول دلیل گیرند [۷].

و به نقل از همو در تفسیر آیه «و سيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً حتى اذا جاءوها وفتحت ابوابها» [زمر/۷۳] گوید: «پیدا شد اندر این آیت که چون آن قوم بیابند، درهای بهشت بسته باشد، آن‌گاه بگشایند. معنای این قول، آن است که شریعت‌های پیامبران، همه بر رمز و مثل بسته باشد و رستگاری خلقی اندر گشادن آن باشد بر مثال دری که چون گشوده شود، مردم قرار یابند... و گشاده شدن در بهشت اندر تأویل کتاب و شریعت است» [۸].

بعضی از مفسران معاصر نیز مانند آیت‌الله موسوی اردبیلی، بخشی از قرآن مانند داستان حضرت آدم و سجده ملائکه و خوردن از شجره ممنوعه را رمز دانسته‌اند [۹]. بی‌گمان قرآن خالی از رمز نیست و حروف مقطعهِه از آن جمله است؛ ولی زبان قرآن را نمی‌توان یکسره زبان رمز دانست؛ زیرا اولاً، در آن صورت زبان قرآن، زبان خصوصی بین خدا و رسولش یا بین رسول و عده‌ای از راسخان در علم به شمار خواهد آمد و جهانی بودن آن منتفی خواهد بود.

ثانیاً، رمزی شمردن همه قرآن زمینه این عقیده را فراهم می‌آورد که قرآن به دلیل محتوای رمزی‌اش دارای زبان خاصی است و قابل استناد نیست.

ثالثاً، در قرآن آمده است که دیگران نمی‌توانند مانند آن را بیاورند. خدای متعال فرمود: «وان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله» [بقره/۲۳] یا فرمود:

«قل فأتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله» [یونس/۳۸] و یا فرمود: «قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم» [هود/۱۳].

حال اگر زبان قرآن رمزی باشد، این تحدی معنا نخواهد داشت؛ زیرا هر فردی می‌تواند رموزی را بین خود و دیگری جعل کند و با دیگران تحدی کند.

رباعاً، باطنیها و متصوفه بدون اینکه دلیلی داشته باشند تفسیرهای ساروایی از آیات قرآن ارائه کرده‌اند و برای مثال می‌گویند: مقصود خدا از صلاة در «ان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر» [عنکبوت/۴۵] رسول ناطق است؛ هم‌چنانکه غسل در قرآن را به معنای تجدید عهد با کسانی گرفته‌اند که راز آیین را آشکار ساخته‌اند.

نیز این عربی می‌گوید: مقصود از جبرئیل عقل، مراد از میکائیل روح فلک ششم و منظور از اسرافیل روح فلک چهارم و معنای عزرائیل روح فلک هفتم است؛ همین‌طور مراد از آیه مبارکه «مرج البحرین یلتقیان، بینهما مرزج لایبغیان» [رحمن/۲۰-۱۹] را به هم آمیختن دریای هیولای جسمانی که شور و تلخ است با دریای روح مجرد که شیرین و گوارا است، می‌داند. بی‌تردید یک‌چنین تفسیرهای بدون دلیلی، تفسیر به رأی و باطل است [۱۰].

۴.۴. تنوری «زبان عرفی به‌طور مطلق» و نقد آن
 اهل حدیث، ظاهرگرایان و بعضی از صاحب‌نظران بر این نظرند که زبان قرآن در سراسر آن عرفی محض است و در این خصوص به این آیات استناد کرده‌اند: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم» [ابراهیم/۴]؛ «بلسان عربی مبین» [شعراء/۱۹۵]؛ «و هذا لسان عربی مبین» [نحل/۱۰۳].

ولی باید گفت: این آیات صرفاً دلالت دارند بر اینکه ظواهر آیات قرآن به همان زبان عرف است؛ بنابراین زبان قرآن را نمی‌توان به‌طور مطلق و بدون هیچ‌گونه خصوصیت و امتیازی همسان زبان عرف دانست؛ زیرا اولاً، این زبان از تسامح خالی نیست و بی‌دقتی در آن فراوان و نوعاً سطح آن بسیار پایین است و حال آنکه هرگز نمی‌توان قرآن را اینگونه دانست.

اگر سراسر قرآن به طور مطلق به زبان عامیانه و عرف باشد، بر اثر مسامحه و مبالغه‌ای که در آن به کار می‌رود، اعتماد از قرآن سلب می‌شود و نمی‌تواند برهانی از جانب پروردگار تلقی شود [نساء/۱۷۴].

ثانیاً، بسیاری از کلمات قرآن در معنایی به کار رفته‌است که در زبان عرف به کار نمی‌رود که نمونه‌هایی از آن خواهد آمد.

ثالثاً، اگر زبان قرآن، همان زبان عرف مردم باشد، اعجاز قرآن و تحدی آن بی‌معنا خواهد بود؛ زیرا همهٔ مردم می‌توانند به راحتی با زبان عرف سخن گویند.

علامه طباطبایی می‌گوید: «مفسر نباید در تفسیر قرآن به راهی برود که در تفسیر کلام خلق می‌رود؛ زیرا اختلاف این دو در نحوهٔ استعمال الفاظ و به کارگیری صناعات لفظی نیست؛ بلکه اختلاف از جهت مراد و مصداقی است که مفهوم کلام بر آن منطبق می‌شود» [۱۱].

در روایت نیز آمده است: «ان کلام الباری سبحانه لا یشبه کلام الخلق. کما لا یشبه افعاله افعالهم» [۱۲]؛ کلام خداوند به کلام خلق شباهت ندارد، همانگونه که افعال خداوند، به افعال مردم شباهت ندارد».

۵.۴. زبانی فراتر از زبان عرف

با توجه به اینکه قرآن کتاب هدایت برای همهٔ انسانهاست و به «لسان قوم» نازل شده‌است، ظواهر آن عرفی و قابل فهم همگان است؛ ولی این زبان برخی از ویژگیها و اصطلاحات خاصی دارد که آن را زبان مخصوص به خود و متعالی‌تر از زبان عرف می‌گرداند.

زبان قرآن، نه یکسره رمزی است، نه علمی، نه ادبی و نه عرفی، اگر چه نمودهایی از آنها را در خود دارد. زبان قرآن مخصوص به خود است؛ زیرا قرآن کتاب الهی است. پس باید در عین عرفی بودن، جلوه‌هایی قدسی نیز در خود داشته باشد تا هر کس از آن به اندازه درک خویش بهره ببرد.

قرآن کریم، در افادهٔ تعالیم عالیة خود، طریق مخصوص به خود دارد و در این

خصوص روشی را اتخاذ کرده‌است، جدا از روشهای معمولی، که انسانها در مقام محاوره اتخاذ می‌کنند.

آیه‌الله معرفت در این زمینه می‌نویسد: «راه و روشی که عقلاً، در مقام محاوره و تفهیم و تفهم مقاصد خود پیش می‌گیرد، صرفاً در ترجمه الفاظ و عبارات وارده در قرآن به کار می‌رود؛ ولی برای رسیدن به حقایق عالیه، راهی دیگر، جدا از طریق معمولی باید پیمود. قواعد مقررۀ کلامی، که به نام «اصول محاوره» و در علم اصول به نام «اصول لفظیه» خوانده می‌شود، برای پی بردن به مطالب رفیعۀ قرآن کافی نیست. مثلاً با دانستن مفاهیم الفاظ و اجرای «اصالة الحقیقه» و «اصالة الجد» صرفاً ترجمه الفاظ و جمله‌ها به دست می‌آید. همچنین با اجرای «اصالة العموم» و «اصالة الاطلاق» فقط عموم و شمول مدلول لفظی فهمیده می‌شود. خلاصه تمامی «اصول لفظیه»، ظواهر الفاظ را ثابت می‌کنند؛ ولی هرگاه، ابهامی در عبارت به وجود آمد، تمامی این اصول از کار می‌افتد» [۱۳].

پنهان نیست که این قول، با آیه «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» [شعراء/ ۱۹۵] و «انه تنزل رب العالمین... بلسان عربی مبین» [شعراء/ ۵۲] ناسازگار نیست؛ زیرا در اینجا بحث از چند لایه بودن قرآن است. قرآن در عین اینکه «عربی مبین» است، معارف بلند خود را در سطوح گوناگون بیان نموده‌است. سطح ظاهر آن، در اتمام حجت و بلاغ و برهان، کافی و عمومی است؛ ولی لایه‌های درونی آن از فهم عادی بالاتر است و حتی پاره‌ای از سطوح را تنها «مطهرون» به مصداق «لا یمسه الا المطهرون» [واقعه/ ۷۹] و «راسخون» به مصداق «وما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم» [آل عمران/ ۷] آگاهند و این آن چیزی است که زبان قرآن را از زبان عرف، متمایز و ممتاز می‌گرداند.

۵. ویژگیهای زبان قرآن

امور متعددی زبان قرآن را از زبان‌های دیگر متمایز می‌سازد. برخی از مهم‌ترین آنها به قراری است که در پی می‌آید.

۱.۵. چند سطحی بودن قرآن

رسول اکرم ﷺ می فرماید: «أَنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنَاً وَبَطْنَهُ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ بَطْنٍ ۱۱۴»؛ برای قرآن ظاهری است و باطنی و برای باطنش نیز باطنی تا هفت بطن.»

ظاهر قرآن برای عرف و به زبان عرف است و باطن و باطنهای قرآن را هر کس به قدر معرفت خویش و هر جامعه‌ای به مقدار رشد علمی و فرهنگی خویش بهره می‌گیرند و این جهت است که قرآن را جاودانه و جهانی نموده‌است.

علامه طباطبایی می‌گوید: «ظهر قرآن عبارت است از معنای ظاهری آن که در ابتدا به نظر می‌رسد و بطن آن، آن معنایی است که در زیر پوشش معنای ظاهری پنهان است [۱۵].»

در جای دیگر در توضیح این مطلب می‌گوید: «قرآن مجید ظاهر و باطن دارد. خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: "و اعبدوا الله و لا تشركوا به شیئا [نساء/۳۶]؛ خدا را پرستید و هیچ چیز را در عبادت شریک او قرار مدهید".

ظاهر این کلام نهی از پرستش معمولی بتهاست. چنانکه می‌فرماید: "فاجتنبوا الرجس من الاوثان [حج/۲۳]؛ دوری گزینید از پلیدیها که بتها باشند؛ ولی با تأمل و تحلیل معلوم می‌شود که پرستش بتها برای این ممنوع است که خضوع و فروتنی در برابر غیر خداست و بت بودن معبود نیز خصوصیتی ندارد؛ چنانکه خدای متعال اطاعت شیطان را عبادت او شمرده، می‌فرماید: "الم اعهد اليکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان [یس/۶۰]؛ آیا فرمان ندادم به شما ای بنی آدم که شیطان را پرستید".

با تحلیلی دیگر معلوم می‌شود که در اطاعت و گردن‌گذاری انسان میان خود و غیر فرقی نیست و چنانکه از غیر نباید اطاعت کرد، از خواسته‌های نفس در برابر خدای متعال نباید اطاعت و پیروی نمود؛ چنانکه خدای متعال اشاره می‌کند: "أقرأیت من اتخذ الله هواه [حائیه/۲۳]؛ آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده".

با تحلیل دقیق‌تری معلوم می‌شود که اصلاً به غیر خدای متعال نباید التفات داشت و از وی غفلت نمود؛ زیرا توجه به غیر خدا همان استقلال دادن به او و خضوع

و کوچکی نشان دادن در برابر اوست و این ایمان روح عبادت و پرستش می‌باشد. قرآن می‌فرماید: «ولقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن والانس - تا آنجا که می‌فرماید: - اولئك هم الغافلون [اعراف/ ۱۷۹]؛ سوگند می‌خورم ما بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم» - تا آنجا که می‌فرماید: - «اولئك هم الغافلون»؛ آنان همان غفلت‌کنندگان [از خدا] هستند.

همین ترتیب در سراسر قرآن مجید جاری است. ظاهر و باطن قرآن در طول هم هستند و یکدیگر را نفی نمی‌کنند [۱۶].»

۲.۵. تأویل و تنزیل

به نظر علامه طباطبایی تأویل از جنس لفظ نیست؛ بلکه امر عینی است که محتوا و پیام الفاظ بر آن اعتماد دارد و تأویل در تمام آیات قرآن وجود دارد. وی می‌گوید: حق در تفسیر تأویل این است که تأویل عبارت است از حقیقت و واقعیت که بیانات قرآن اعم از موعظه، حکم و حکمت به آن واقعیت مستند می‌شود و این در همه آیات قرآن اعم از محکم و متشابه وجود دارد و از جنس الفاظ نیست؛ بلکه از امور عینی است [۱۷].»

نیز در روایت آمده است: «أن للقرآن تأویل، فمنه ما قد جاء ومنه ما لم یجیء فاذا وقع التأویل فی زمان امام من الائمه، عرفه امام ذلك الزمان [۱۸]؛ قرآن تأویل دارد. برخی از آنها آمده و پاره‌ای از آنها تاکنون نیامده است. اگر یکی از آنها در زمان یکی از ائمه رخ دهد، امام آن زمان، آن را می‌شناسد.

۳.۵. محکم و متشابه

قرآن می‌فرماید: «منه آیات محکمات هن ام الكتاب وأخر متشابهات... [آل عمران/ ۷]؛ برخی از آیات محکم (دلالت آنها روشن) و برخی متشابه است (که مقصود واقعی آنها به غیر آن شبیه است).»

آیات محکم آیتی است که معنای آن روشن و در افاده معنا مستقل است و آیات متشابه آنهایی است که در افاده معنا باید به محکّمات برگردانده شوند. البته متشابهات از نظر مفهومی روشن هستند؛ ولی در حوزه مراد آیه روشن نیست.

۴.۵. جری و انطباق

نظر به اینکه قرآن مجید کتابی است همگانی و همیشگی، درباره غایب از محل وحی مانند حاضر در آنجا جاری است و بر آینده و گذشته مانند زمان نزول وحی منطبق می شود و هرگز مورد نزول آیه ای مخصص آن آیه نخواهد بود.

امام پنجم علیه السلام می فرماید: «اگر این طور باشد که وقتی آیه ای در قومی نازل شد، پس از آنکه آن قوم مردند، آن آیه نیز بمیرد، از قرآن چیزی باقی نمی ماند و لیکن همه قرآن تا آسمانها و زمین هست، جاری است و برای هر قومی آیه ای است که آن را بخوانند و از آن بهره نیک یا بد ببرند [۱۹].»

پس آیاتی که به ظاهر بر موارد خاصی از قبیل زندگانی خانوادگی و خصوصی پیامبر و مواردی از این قبیل نازل شده، باز برای همه دورانها قابل استفاده خواهد بود؛ ولی طریق استفاده از آن درخور مطالعه است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۵.۵. نظام مندی زبان و معارف قرآن

زبان قرآن، یک شبکه ارتباطی به هم پیوسته ای است. هر واژه و کلمه این شبکه در پیوند با سایر اجزای شبکه سازمان، معنا می شود.

علامه طباطبایی در این باره می گوید: «قرآن، کلامی است که الفاظش در عین این که از یکدیگر جدا هستند، به یکدیگر متصل اند و هر یک بیانگر دیگری است و به فرموده علی علیه السلام شاهد بر مراد دیگری است؛ پس نباید به مدلول یک آیه و آنچه از کاربرد قواعد ادبی می فهمیم، بدون اینکه سایر آیات مناسب آن را مورد دقت و اجتهاد قرار دهیم، اکتفا کنیم [۲۰].»

۶.۵. خبر دادن از موجودات غیرمادی و ویژگیهای آنها

قرآن از موجوداتی سخن گفته است که هرگز با موجودات این جهان سنخیت ندارد؛ به همین رو برای فهمیدن آنها باید از خود قرآن استفسار و استیضاح گردد؛ از قبیل: ملک، جن، روح القدس، بهشت و نعمتهای آن، دوزخ و عذابهای آن، صراط، میزان، عرش، لوح، قلم، کرسی و...

قرآن می فرماید: «جاعل الملائكة رسلاً اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع [فاطر/۱]؛ آن که فرشتگان را رسولانی گردانید، صاحبان بالها دو دو و سه سه و چهار چهار». بنابراین آنچه گفته شد، نباید از «اجنحه» بالهای پرندگان را تداعی کرد. شاید مقصود مراتب قدرت نیروهای فعال ملائک باشد؛ یا از عروج در آیه «تخرج الملائكة والروح الیه» [معارج/۴]، نباید صعود و نزول مکانی را فهمید و یا در آیه شریفه «و جاء ربك و الملك صفاً صفاً» [فجر/۲۲] نباید آمدن مادی را به وسیله پا مراد دانست.

قرآن زبانی متناسب با جهان بینی گوینده اش دارد. واژه «جنح» در فرهنگ عامه به معنای بال است؛ ولی در فرهنگ قرآن به معنای ابزاری است که صاحبش را به هدف نزدیک می کند که بال جسمانی یکی از آنهاست.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه سوره فاطر می نویسد: «این اندازه از لفظ جنح می فهمیم که نتیجه ای را که پرندگان از بالهای خود می گیرند، ملائکه هم آن نتیجه را می گیرند؛ اما اینکه پره های آنان مانند پره های سایر پرندگان باشد، از اطلاق لفظ جنح چیزی فهمیده نمی شود» [۲۱].

۷.۵. به کارگیری بعضی از واژه ها در معنای خاص

بنابر اینکه زبان قرآن زبانی ویژه تلقی شود، تنها راه فهم قرآن مراجعه به خود قرآن خواهد بود. با رجوع آیات به یکدیگر این امر که بسیاری از واژه های قرآنی معنای خاصی متفاوت از معنای عرفی اشان دارد، به روشنی آشکار می گردد که از باب نمونه به چند مورد از آن اشاره می شود.

کتاب: این واژه به حسب عرف و اطلاق به معنای نوشتن با قلم است؛ ولی چون

پیمانها و فرمانهای لازم الاتباع غالباً نوشته می‌شود؛ لذا در قرآن به حکم واجب الاتباع، بلکه به هر بیان یا معنایی که قابل نقض نیست، کتاب گفته شده است و به همین معنا قرآن، کتاب نامیده شده است [۲۲] و یا فرمود: «أَنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» [نساء/۱۰۳].

قلب: این کلمه در اصطلاح عرف، عضو رئیسی بدن را می‌گویند؛ ولی در قرآن به معنای نفس و روح و خود آدمی به کار رفته است. گرچه ممکن است طبق اعتقاد بسیاری از مردم تعقل و حب و بعض و ... به قلب نسبت داده شود؛ ولی مدرک واقعی خود انسان است [۲۳]. قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» [نحل/۹۷]؛ و کسی که به خدا ایمان آورد، خدا هدایتش می‌کند.

حیلولة: در قرآن آمده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» [۲۴]. اینکجه چگونگی خدا بین انسان و قلب او حائل می‌گردد، در فهم عرفی روشن نیست. البته مفهوم حیلولة روشن است؛ ولی کیفیت آن مبهم است که برای رفع ابهام باید از قرآن کمک گرفت.

قلب در اصطلاح قرآن، لبّ شیء و حقیقت آن است. پس مقصود حائل شدن خداوند، بین انسان و حقیقت انسانیت اوست و در نتیجه خود را که باید در راه تکامل قدم بردارد، فراموش می‌کند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» [۲۵] و این بدترین عقوبت است.

اذن: این واژه در عرف و لغت به معنای اعلام به اجازه چیزی می‌باشد؛ ولی در قرآن، آن گاه که به خدا نسبت داده می‌شود، معنای خاصی دارد که در پیوند با نقش خداوند در انجام یافتن افعال اختیاری و غیر اختیاری روشن می‌گردد و آن «تقدیر و تدبیر الهی» است: «وَمَا هُمْ بِضَارِينَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِالذَّنِّ اللَّهِ» [بقره/۱۰۲].

قول: در لسان العرب آمده است: «قول، سخنی است که دارای تألیف باشد و نیز هر آن چیزی است که بر زبان رانده می‌شود، چه در افاده معنا تام یا ناقص باشد».

در عرف هیچگاه کلمه «قول» و «کلمه» چیزی جز سخن به کار نرفته است؛ حال آنکه در قرآن واژه «قول» در باره غیر سخن نیز به کار رفته است؛ مانند: «یَوْمَ نَقُولُ

قول در این آیه هرگز به معنای سخن نیست؛ بلکه کنایه از گنجایش جهنم است؛ همین‌طور در آیات «قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً» [انبیاء/ ۶۹] و «وقیل یا ارض ابلعی ماءک» [هود/ ۴۴] که مراد از قول در این آیات ابراز اراده و خواست خداوند است.

شایان ذکر است که «قول» در قرآن به حیوانات نیز نسبت داده شده است: «و قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم» [نمل/ ۱۸]؛ همین‌طور به ملائکه: «قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها» [بقره/ ۳۰] و شیطان: «کمثل الشیطان اذ قال للانسان: اکفر» [حشر/ ۱۶].

تسییح: در قرآن آمده است: «یسیح له ما فی السموات و الارض» [همان/ ۲۴]. «ما فی السموات و الارض» در این آیات زمین و آسمان، اشیاء مادی و معنوی را شامل می‌شود؛ بنابراین «تسییح» در قرآن به معنایی بسیار فراتر از معنای عرفی استعمال شده است.

ناگفته نماند که در بسیاری از روایات ائمه علیهم‌السلام لغات قرآن بر معنایی گسترده‌تر از معنای عرفی اطلاق شده است که اینک به برخی از آنها اشاره می‌شود:

امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ سوره «والشمس وضحیها» فرمود: «خورشید، شخص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که خداوند به وسیله او برای مردم دینشان را توضیح داده است و ماه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است که دنبال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم طلوع نموده و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در او علمهایی را القا کرده است [۲۶].

امام باقر علیه‌السلام در بارهٔ «و اذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت» فرمود: «آنهايي که در راه دوستی ماکشته شده‌اند، زنده به گور شدگانند [۲۷]»؛ در حالی که آنان به معنای عرفی زنده به گور نیستند.

امام صادق علیه‌السلام در بارهٔ آیهٔ «أنزل علیک الکتاب منه آیات محکمات» فرمود: «یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمه علیهم‌السلام. اینها آیات محکم الهی هستند [۲۸]. با اینکه معنای عرفی آن، آیات قرآن است.

امام هشتم علیه‌السلام در معنای «قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماؤ معین» [ملک/ ۳۰] فرمود: «مراد از آب همان علم ائمه است [۲۹].»

باید توجه کرد که در این گونه روایات، معصومین علیهم السلام به حقایق مندرج در آیات تشبیه نشده‌اند؛ بلکه به عنوان تفسیر آیه یاد شده‌اند.

این گونه روایات تفسیری بسیارند و نمی‌توان همه آنها را جعلی خواند. از این روایات می‌توان گسترده‌گی معانی لغات قرآن را نسبت به معنای عرفی فهمید.

۶. نتیجه

هیچکدام از ثنوری‌هایی که در باره زبان قرآن مطرح شده، از قبیل زبان رمز و سمبلیک یا زبان عرف یا زبان علم و یا زبان ادب بر قرآن انطباق کامل ندارد؛ بنابراین زبان قرآن، زبانی فراتر از زبان عرف و سایر زبانها است. گرچه ظواهر آن برای عرف قابل فهم است؛ ولی باطن قرآن را بدون نور ایمان و کمک گرفتن از «اهل الذکر» نمی‌توان فهمید که قرآن خود فرمود: «فاسئلوا اهل الذکر...».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، مشکل ما در فهم قرآن، نامه مفید، شماره ۸، ص ۶
۲. علامه در المیزان به رد این نظریه آنان پرداخته‌است ر.ک: عنایتی راد، محمدجواد، زبان‌شناسی دین در نگاه المیزان، مجله پژوهش‌های قرآنی، شماره ۱۰-۹، بهار و تابستان ۷۶، ص ۲۸.
۳. سبحانی، جعفر؛ «زبان دین در فلسفه و کلام اسلامی»، مجله کلام اسلامی، ش ۲۳، ص ۱۹.
۴. باریبور، ایان، علم و دین، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.
۵. شاکر، محمد کاظم، روشهای تأویل قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۲۱۶ به نقل از المجالس المزیديه، مجلس هشتم از مجلس دوم.
۶. همان، به نقل از وجه دین، صص ۱۸۰، ۱۷۸، ۳۵.
۷. همان.
۸. همان.

۹. موسوی اردبیلی، همان، ص ۱۸.
۱۰. سبحانی، همان، ص ۱۶.
۱۱. طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۸۰.
۱۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۹ و به همین مضمون. صص ۱۳۷، ۱۳۸ و ج ۹۲، ص ۱۰۷.
۱۳. معرفت، محمدهادی، «شناخت زبان قرآن»، مجله بینات، بهار ۷۳، ش ۱، ص ۵۴ و ۵۵.
۱۴. علامه طباطبایی، المیزان، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ص ۷۴.
۱۵. همان، ۷۵.
۱۶. علامه طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۲۷.
۱۷. همان و المیزان، ج ۳، ص ۴۹.
۱۸. ایازی، سیدمحمدعلی، قرآن و تفسیر عصری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۱. به نقل از بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۹۷، حدیث ۶۲.
۱۹. علامه طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۵۰ به نقل از تفسیر عیاشی. چاپ قدیم، ج ۱، ص ۱۰.
۲۰. عنایتی راد، همان ص ۴۰ به نقل از ترجمه المیزان، ج ۳، ص ۱۱۸.
۲۱. المیزان، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۷، ص ۴، ج ۲، ص ۱۳۲.
۲۲. همان.
۲۳. همان، ج ۲، ص ۲۳۴.
۲۴. همان.
۲۵. سوره حشر، آیه ۱۹ تلخیص از مقاله آیه الله معرفت، همان، ص ۵۸ و ۵۹.
۲۶. شناخت قرآن، محمدعلی گرامی. چاپ چهارم، ص ۳۴.
۲۷. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۴.
۲۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۴.
۲۹. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی